

مطلوبیت افزایش جمعیت مسلمین

از نگاه فقهی*

رضا اسلامی**

چکیده

مطلوبیت شرعی افزایش جمعیت مسلمین و تحقق آن به عنوان سیاست کلی نظام، تنها با تشکیل خانواده و ترغیب به فرزندآوری بیش تر است. دو دسته ادله شرعی، این فرضیه را اثبات می‌کند: دسته اول، آیات و روایات مربوط به مسائل خانواده است؛ و دسته دوم، ادله ای است که به امور دیگری همچون بیان نعمت‌های دنیوی و وصف جامعه اسلامی به عزت‌مداری و مانند آن می‌پردازند.

ادعای تلازم دائمی میان افزایش جمعیت و بروز نابسامانی‌ها در حیات مادی و معنوی نسل جدید، هیچ دلیلی ندارد؛ ولی به هنگام بروز تراحم، تلازم جزئی و اتفاقی نیز از طریق تشخیص اهم و مهم قابل طرح و بررسی است.

کلیدواژه‌ها

تنظیم خانواده، تکثیر جمعیت، تحدید نسل، پیشگیری، عزل، اسقاط جنین.

کاهش و افزایش جمعیت بشری با اراده و برنامه‌ریزی معین، بحثی است که در چند دهه اخیر مورد توجه قرار گرفته است. این امر در گذشته، همواره از عوامل طبیعی و قهری تأثیر

* تاریخ دریافت ۱۳۹۳/۱۰/۲۰؛ تاریخ پذیرش ۱۳۹۳/۱۲/۱۰.

** عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

می پذیرفت؛ مثلاً جنگ‌های خانمان برانداز و قتل و غارت وسیع، یا فجایع طبیعی بزرگ چون سیل و زلزله، یا قحطی و خشکسالی، یا بیماری‌های واگیر و سریع‌الانتقال، ناگهان باعث کاهش جمعیت مردم در منطقه‌ای خاص می‌شد. از سوی دیگر، خرمی و سرسبزی مناطق و وفور نعمت‌های طبیعی، و سلامت و امنیت سیاسی و اجتماعی، سبب کثرت جمعیت می‌شد. تا پیش از صد سال گذشته، تصور نمی‌شد که صرف نظر از عوامل مساعد یا نامساعد، نوعی توافق جمعی بر کنترل و کاهش جمعیت یا نوعی مدیریت و برنامه‌ریزی کلان و تدبیر سیاسی برای افزایش جمعیت وجود داشته باشد.

دو عامل مهم که صورت جدیدی برای بحث افزایش یا کاهش جمعیت پدید آورده، نظام سلطه و رشد دانش پزشکی است. بر این اساس، باید فراتر از وجود انگیزه‌های فردی و شخصی بحث کرد و به هدف‌گذاری اجتماعی و برنامه‌ریزی جمعی، توجه بیش‌تری داشت.

تأثیر نظام سلطه و به ویژه سرمایه‌داری غرب، از آن جهت قابل توجه است که در نظام سلطه، افزایش یا کاهش جمعیت، تابع وجود یا فقدان منافع برای نظام سلطه است. پس اگر جمعیت کم‌تر در سطح جهان یا در کشورهای زیرسلطه به تقویت اهرم‌های کنترل و فشار و مهار اجتماعی بینجامد، البته برای نظام سلطه، مطلوب خواهد بود؛ و اگر در منطقه یا شرایط خاص، افزایش نسبی جمعیت قومی یا طایفه‌ای یا اقلیت دینی به این هدف کمک کند، در آن‌جا افزایش جمعیت، مطلوب است؛ یعنی نیروی انسانی در زمره یکی از کالاهایی است که تحت کنترل و هدایت نظام سلطه باید باشد و حتی کشورهای سلطه‌گر نسبت به جمعیت خودشان نیز این سیاست را اعمال می‌کنند.

تأثیر عامل دوم یعنی رشد دانش پزشکی، از این جهت مهم است که امروزه می‌توان تحت پوشش انجام واکسیناسیون، یک باره چند میلیون نفر را یک‌جا عقیم کرد یا از راه مواد خوراکی عمومی مثل آرد، روغن، شکر، آب آشامیدنی، نمک و مکمل‌های غذایی یا برخی داروها یا سموم شیمیایی، به راحتی و به تدریج جمعیت بسیاری را نابارور ساخت یا بیماری‌هایی را رواج داد که برای مردم و حاکمیت، دست‌وپاگیر و مانع رسیدن به اهداف بزرگ و اقتدار سیاسی و اجتماعی می‌شود. در واقع، دانش پزشکی می‌تواند در قالب یک جنگ‌افزار بسیار قوی در مخاصمات سیاسی ظهور کند. بنابراین ابزارهای بسیار مؤثر و کارآمد، می‌تواند در خدمت اهداف سیاسی برای کنترل جمعیت قرار گیرد و پشتیبانی فکری و تبلیغاتی و سایل ارتباط جمعی را نیز باید در عمق و وسعت این تأثیر، لحاظ کرد.

یکی از صورت‌های قابل توجه دخالت نظام سلطه در این مسأله، برهم زدن ترکیب جمعیت کشورها به لحاظ نسبت قومیت‌ها یا پیروان مذاهب و ادیان است. افزایش جمعیت، اهرم فشاری است برای مطالبات بیش‌تر و سهم‌خواهی بیش‌تر در قدرت؛ و این اهرم در جایی که با اهداف نظام سلطه متناسب باشد، قابل استفاده خواهد بود. در چنین موردی دیگر خبری از سیاست «فرزند کم‌تر، زندگی بهتر، و تبلیغات هم‌سو با آن نیست. پس هر اقلیتی که به اکثریت رساندن آن‌ها در خدمت اهداف نظام سلطه باشد، باید پشتیبانی و تقویت شوند؛ هرچند این پشتیبانی با ده‌ها واسطه و کاملاً نامحسوس باشد. از این رو، در بحث افزایش جمعیت، همه شرایط دخیل در بحث و همه صورت‌ها را باید ملاحظه کرد.

ما در این جا نخست برخی مبانی کلامی و فقهی بحث را - که در زمره مبادی تصدیقی است - مطرح می‌کنیم و سپس به تحریر محل نزاع در مسأله، در مرحله سوم به ادله مطلوبیت افزایش جمعیت مسلمانان و در پایان به بررسی حالات تراحم می‌پردازیم.

مبانی و پیش‌فرض‌ها

برخی مسائل کلامی یا فقهی که عنوان مبادی تصدیقی بحث ما را دارد و در جای خود به اثبات رسیده است عبارتند از:

۱. حُسن و کمال خلقت

آنچه لباس خلق و وجود پوشد، از آن رو که از عدم پا به عرصه وجود گذاشته، قابل تحسین است؛ چون فرض آن است که خلق تنها به دست خداست و خلقت کار خداست: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» (آل عمران/۱۹۰)؛ هر موجودی، معرف خالق خود است: «هَذَا خَلَقَ اللَّهُ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ» (لقمان/۱۱)؛ و خلقت، به حق و هدفدار است: «خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ» (انعام/۱۰۲).

این قضیه از آن جهت اهمیت دارد که اگر فرض کنیم هیچ جهت ترجیح‌دهنده حیثیت وجود بر حیثیت عدم یا بالعکس موجود نباشد و تنها مجرد وجود نسبت به عدم سنجیده شود، ترجیح با جانب وجود است. همین‌طور اگر فرض کنیم که جهات مرجح وجود با جهات

مرجح عدم، مساوی باشد، جهت وجود برتری دارد. پس در موردی که شک کنیم مجرد کثرت نفوس بشری بهتر است یا عدم آن، اصل اولی آن است که کثرت، بهتر از قلت است؛ چون وجود، بهتر و خیر است. به تعبیر دیگر، اگر جهات کیفی را نادیده بگیریم، همواره کمیت بیش تر خلایق بهتر از کاهش آن است؛ چون خلایق آینه تجلی خداوند هستند.

۲. سلامت فطرت انسان

هر انسانی با فطرت خداجو و حقیقت طلب متولد می شود و عوامل خارجی و شرایط بد، مانع از تجلی نور فطرت می شود؛ حتی در شریرترین افراد انسانی نیز نور فطرت خاموش نمی شود. دعوت به حق در نهاد انسان، به گونه ای از بین نمی رود که او خود را مجبور و مقهور به ارتکاب معاصی و مفساد بداند؛ بلکه ندای حق همواره در گوش دل هست؛ چنان که در مجموعه ای از احادیث به این مطلب اشاره شده است (شیخ صدوق، ۱۳۸۷: ۳۳۰). از جمله، در حدیث مشهوری از امام صادق (ع) می خوانیم: «ما من مولود یولد الا علی الفطرة و انما ابواه اللذان یهودانه و نصرّانه و یمجّسانه» (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۱۵/۱۲۵). از این رو، در کشورهایی که وضعیت اقتصادی و فرهنگی اسف بار است، اگر فرض کنیم تلازمی میان بستر نامطلوب خانوادگی یا اجتماعی با فاسد شدن نسل جدید باشد، تا رسیدن به شرایط بهتر، می توانیم به کنترل جمعیت قائل شویم و اگر تلازمی میان بستر مطلوب خانوادگی یا اجتماعی با رشد و تعالی نسل جدید باشد، می توانیم به رجحان تکثیر جمعیت قائل شویم. اما در فرض شک، یعنی در جایی که نمی دانیم یا نمی توانیم آینده را محاسبه کنیم، اصل اولی آن است که هر انسانی راه صحیح خود را پیدا می کند و این خداوند است که هادی بشر است؛ پس تکثیر جمعیت، راجح است، مگر آن که دلیل قانع کننده ای بر نفی آن و بر خلاف اصل، پیدا شود.

۳. رازقیت خداوند

همه خلایق بر سر سفره خالق نشسته اند و در عین حال، نظام سبب و مسبب در کار است. پس در مسأله مطلوبیت تکثیر جمعیت، اگر مشکلی به نام تأمین هزینه های زندگی و نیازهای ضروری و رفاهی بشر مطرح شود، با فرض آن که همه عوامل خارجی را نادیده بگیریم یا عوامل مساعد برای تکثیر جمعیت با عوامل نامساعد، برابر باشند و شک کنیم که آیا تکثیر جمعیت با مشکل اقتصادی یا رفاهی برای مردم مواجه می شود یا خیر، اصل اولی

بر اساس پذیرش رازقیت خداوند این است که چنین مشکلی بروز نمی کند. قرآن می فرماید:

«وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ، فَوَرَبَّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ» (ذاریات/۲۳)؛ «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا» (هود/۶)؛ و «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» (ذاریات/۵۸).

توجیه این قضیه بر اساس نظام سبب و مسبب، آن است که خداوند به هر انسانی الهام می کند چگونه روزی خود را بیابد؛ و در عین آن که میان مردم در روزی، تفاوت گذاشته است: «وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ» (نحل/۷۰)؛ به گونه ای که در فرض استقرار بهترین و ایده آل ترین نظام های اقتصادی، باز هم این تفاوت تکوینی در بهره های مادی و معنوی از میان نمی رود. پس مجرد تکثیر جمعیت، اغنیا را فقیر نمی کند و مجرد تقلیل جمعیت، فقرا را غنی نمی سازد؛ بلکه تدبیر فرد و حاکمان سیاسی و فضای اجتماعی و اعمال مردم است که فقر و غنا را پدید می آورد؛ یعنی کیفیت زندگی آن ها عامل مؤثر است، نه مجرد کمیت آن ها. بر همین اساس، باید گفت که رشد شاخص کمی با کاهش شاخص کیفی، ملازم نیست. قرآن می فرماید: «وَيَكُنَّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ» (قصص/۸۲).

روایات فراوانی که درباره اسباب و سعت روزی داریم (علامه مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۴۹/۵؛ حر عاملی، ۱۴۱۴: ۴۴/۱۷)، در هیچ کدام کثرت جمعیت مانع شمرده نشده است؛ بلکه سحرخیزی، احسان به پدر و مادر، حسن خلق و مانند آن ها از اسباب سعه رزق؛ و نیز اطاعت خدا و رسول، اطاعت حاکم مشروع و اجرای دستورات کتب الهی، از اسباب وفور نعمت و رشد اقتصادی دانسته شده است و خلاف آن ها مایه بدبختی و عذاب دانسته شده است. قرآن می فرماید: «وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْفَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمَنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» (مائده/۶۶)، «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (اعراف/۹۶).

۴. کرامت خلقت و عزت انسان

هر مخلوقی در حدود ظرفیت خویش، کریم است؛ چون خلقت او به حق است و از آن میان، انسان به شیوه خاصی تکریم شده است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ» (اسراء/۷۰) که بر اساس آن، می تواند موجودات دیگر را مسخر خود سازد و همه

خلایق در خدمت او قرار می‌گیرند (رجبی، ۱۳۷۹: ۱۲۸). انسان جدای از کرامت ذاتی - که ناشی از فطرت خداجوی او و قوای تکوینی او در تسخیر موجودات است - نوعی کرامت اختیاری و ارادی نیز دارد که به سبب طاعت خداوند و طی مسیر بندگی حاصل می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۷۳: ۳۷۲)؛ و از این رو، بالاترین درجه کرامت برای بهترین بندگان خداوند یعنی پیامبر خاتم (ص) و اهل بیت معصوم (ع) است که خلفای خداوند در زمین هستند.

کرامت و عزت انسان به لحاظ نظام تشریح، به گونه‌ای است که او حق ندارد خود را دلیل و حقیر سازد: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ» (منافقون/۸). بر این اساس، سیاست تقلیل یا تکثیر جمعیت باید با تکریم و تعزیز انسان ملازم باشد و اگر بر خلاف آن باشد، قابل قبول نیست. حال اگر در بستر خانواده یا اجتماع، ندانستیم که تکثیر جمعیت با زندگی عزت‌مدارانه انسان ملازم است یا خیر، معنایش آن است که نمی‌دانیم او راه صحیح زندگی و راه بندگی را انتخاب می‌کند یا خیر؟ در این جا باید فرض بگیریم که خداوند ابزار کافی و مناسب برای انتخاب صحیح را به او داده است و از یاری او دریغ نکرده است؛ پس نمی‌توان به صرف این احتمال که نسلی فاجر و فاسق پدید می‌آید که به سبب ارتکاب معاصی دلیل است، تکثیر جمعیت را نامطلوب بدانیم.

از سوی دیگر، تأثیر این اصل در بحث، آن است که مسلمان در برابر کافر باید عزیز و کریم باشد. قرآن در وصف قوم مختار و معیار می‌فرماید: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ» (مائده/۵۴). پس اگر هر یک از کاهش یا افزایش جمعیت مسلمین، با ضعف و ذلت مسلمین ملازم باشد، باید نامطلوب شمرده شود و هر کدام با عزت و اقتدار آن‌ها ملازم باشد، باید مطلوب تلقی شود. در جوامع غیر مسلمین اگر شیوع فساد و تباهی و مدیریت و برنامه‌ریزی اجتماعی و نظام تعلیم و تربیت به گونه‌ای است که تکثیر آن‌ها با تقویت جبهه کفر و ضلالت ملازم است، البته تحدید نسل، مطلوب خواهد بود.

۵. نفی سلطه کفار بر مسلمین

بر اساس قاعده فقهی که در جای خود مسلم و مقبول است، شخص کافر نباید بر مسلمان، نوعی سلطه داشته باشد که موجب پایمال شدن عزت دینی مسلمان شود؛ و هر راهی که بدین سلطه بینجامد، باید مسدود گردد (بجنوردی، ۱۳۸۹: ۱۵۷). بنابراین چنان‌که خداوند به حکم آیه

شریف «وَكُنْ يَجْعَلُ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء/۱۴۱)، در مقررات شرعی این راه را بسته است، شخص مسلمان نیز باید این راه را بسته نگه دارد و با اقدامات ارادی خود، از قبیل معاملات تجاری یا ازدواج یا هر گونه توافق دوطرفه، اسباب سلطه کافر را فراهم نیاورد؛ چنان که در اقدامات یک طرفه نیز باید اصل نفی سلطه رعایت شود.

جدای از اشخاص، جامعه مسلمان به حیثیت جمعی اش نیز باید در پی نفی سلطه باشد. پس هر حرکت اجتماعی با سازماندهی دولت و حاکمیت یا سازماندهی احزاب و گروه‌ها خارج از چهارچوب دولت، باید در جهت نفی سلطه باشد؛ و اهمیت حرکت‌های اجتماعی و ملی بیش‌تر از حرکت‌های فردی و سلامت تحرک اجتماعی مهم‌تر از سلامت تحرک فردی است.

پس تبلیغات برای کنترل موالید و اقدامات عملی و فراهم آوردن ابزار و ادوات و نیروی انسانی ارزان و آسان برای عقیم‌سازی زنان و مردان مسلمان از سوی بخش دولتی یا خصوصی، اگر در نهایت، به کاهش جمعیت و کاهش جمعیت در نهایت به پیری جامعه و ضعف نیروی انسانی بینجامد، به اقتضای قاعده «نفی سبیل» اقدامی حرام و با لحاظ گستره لوازم فاسد، حرمتش غلیظتر و گناهش نابخشودنی‌تر است.

اما اگر سیاست کنترل موالید و تنظیم خانواده به معنای صحیح کلمه باشد، یعنی افزایش جمعیت در جایی که اقتضای آن است و کاهش جمعیت به طور موقت در جایی که افزایش کمی به دلیل عوامل خارجی ملازم با گسترش فساد است، مخالفی با قاعده نفی سبیل پدید نمی‌آید؛ چون در کاهش یا افزایش جمعیت، جدای از مصالح داخلی، رعایت مناسبات مسلمانان با کفار و موازنه میان مسلمانان و کفار شده است.

۶. نفوذ احکام حکومتی

احکام حکومتی‌ای که حاکم مشروع بر اساس رعایت مصالح و مفاسد و بر اساس شناخت وی از اهداف و مقاصد و ملاکات احکام شکل می‌گیرد، در حق همه مردم و حتی مجتهدان و مراجع تقلید که در حوزه تصرف و تحت ولایت او هستند، نافذ و مخالفت با آن‌ها حرام است (حائری، ۱۴۱۴: ۲۵۷). ادله ولایت فقیه و حدود اختیارات حاکم و نفوذ حکم او بر دیگران و حرمت مخالفت با حکم حاکم، همه در جای خود به اثبات رسیده است (رحمان‌ستایش، ۱۳۸۳: ۷/۱ به بعد) و از مبادی تصدیقی بحث ماست و تنها به نتایج پذیرش این مبنا نظر داریم. از جمله آن که اگر عواملی به نفع افزایش جمعیت بود و عواملی به نفع کاهش

جمعیت، حاکم اسلامی با استفاده از مشاوران خود و مطالعه وضعیت و شرایط خارجی و مجموع عوامل مساعد و نامساعد، تصمیم خود را می‌گیرد و به عنوان سیاست‌های نظام اسلامی آن را به همه دستگاه‌های دولتی و به مردم ابلاغ می‌کند. حتی تصمیم‌گیری مراکز مسؤول مثل وزارت بهداشت و درمان، در چهارچوب سیاست‌های نظام قرار می‌گیرد و اقدامات آنان، خارج از چهارچوب وظایف محول، قابل تصور نیست.

بر این اساس، این فرض که در نظام اسلامی دو گونه راهبرد و دو گونه سیاست‌گذاری برای افزایش یا کاهش جمعیت باشد، فرض باطلی است؛ چون در حوزه تصرف حاکم، دخالت دیگران بدون ورود از راه‌های قانونی، به معنای نقض حاکمیت و مخالفت با قانون است. البته اقدامات فردی بر خلاف سیاست کلی، تا آن جا که به اظهار مخالفت نینجامد، اگر بر اساس توجیه خاص باشد. که در موارد خاص اتفاق می‌افتد و از قبیل استثنائات قانون است. محذوری ندارد؛ مثلاً سیاست نظام، افزایش جمعیت باشد و تبلیغات برای کاهش جمعیت ممنوع شود، اما پزشک می‌تواند به فردی خاص توصیه کند که به دلیل بیماری خاصی که دارد، بیش از یک فرزند نداشته باشد یا اصلاً اقدام به فرزندآوری نکند و حتی به صنف خاصی از بیماران می‌توان چنین توصیه‌ای کرد. این کار به معنای نقض قانون نیست.

تحریر محل نزاع

از افزایش جمعیت، ابتدا به لحاظ «ذات موضوع» بحث می‌کنیم و سپس آن را به لحاظ «عروض عناوین خاص» بررسی خواهیم کرد.

این موضوع به لحاظ اول یعنی مجرد افزایش جمعیت مسلمانان بماهو، می‌تواند در محل بحث داخل باشد و نباید تصور کرد که اثبات یا انکار مطلوبیت افزایش جمعیت، همواره به عروض عناوین خارجی ناظر است؛ چون طبع موضوع به گونه‌ای نیست که رجحان شرعی آن روشن باشد و چه بسا گفته شود مجرد زیاد شدن آمار مسلمین چه مطلوبیتی دارد؟ در این جا ادله دو طرف بحث باید به گونه‌ای باشد که اثبات و انکار، متوجه یک نقطه باشد. بنابراین اگر ما از رجحان افزایش جمعیت سخن بگوییم و منکران، به وضعیت خارجی مسلمین و نابسامانی‌های اجتماعی نظر داشته باشند، به گونه‌ای که ادعا شود هرچه جمعیت بیش تر شود نابسامانی بیش تر می‌شود، دیگر محل اثبات و نفی، مختلف شده است.

اما به لحاظ «عروض عناوین خاص» باز بحث در چند جهت است:

۱. به لحاظ وجود تلازم دائمی یا غالبی میان افزایش جمعیت و کاهش منابع مادی و وسایل زندگی و رفاه؛ اعم از تغذیه، مسکن، بهداشت، و اموری از این دست.
 ۲. به لحاظ تلازم دائمی یا غالبی میان افزایش جمعیت و کاهش سطح فرهنگ و تنزل مقام علمی مردم جامعه و تعلیم و تربیت و کاهش نخبگان علمی؛ به این معنا که هرچه جمعیت بیش تر باشد، مردم یا حاکمیت کم تر می تواند نیازهای معنوی خود را برطرف کنند.
 ۳. به لحاظ وجود تلازم در شرایط خاص و موقت میان افزایش کمی جمعیت و کاهش کیفی سطح امکانات مادی و معنوی برای زندگی بهتر؛ این شرایط به چند صورت قابل طرح است.
 - اول، در شرایطی که نظام سلطه غرب وجود دارد و مسلمانان تحت غارت و تهاجم آن ها هستند؛ یعنی ادعا شود که ارتباط سلطه گر و سلطه پذیر موجب چنین تلازمی در شرایط فعلی شده است.
 - دوم، در شرایطی که نظام سالم اجتماعی بر کشورهای اسلامی حاکم نیست و صرف نظر از آن که نظام سلطه خارجی در کار باشد یا نباشد.
 ۴. به لحاظ وجود تلازم در شرایط خاص میان افزایش جمعیت و افزایش کیفی سطح زندگی؛ با این بیان که جهان به سوی مردم سالاری پیش می رود و برگزاری انتخابات و آمار پیروان ادیان و مذاهب عامل تعیین کننده در سهم خواهی برای حاکمیت در نظام های مردم سالار است؛ به گونه ای که فرض می کنیم هرچه مسلمانان جمعیت کم تری داشته باشند، در برخی کشورها بیش تر تحت فشار قرار می گیرند و هر چه بیش تر باشند، اقتدار و موقعیت بیش تری می یابند.
- همه حالات یادشده در محل نزاع داخل است. اما باید توجه داشت که در بررسی ادله، نباید حالت های مختلف را با هم خلط کرد؛ چون برای هر حالتی دلیل خاصی می تواند وجود داشته باشد؛ و نیز باید توجه داشت که در همه حالات، محل نزاع افزایش یا کاهش جمعیت مسلمین است که به کل جامعه بازمی گردد، نه افزایش یا کاهش ازدواج و مولید به طور جزئی و شخصی. در عین حال برای اعمال سیاست های نظام، راهی نداریم جز آن که تشکیل خانواده های جدید را بیش تر و در خانواده ها مولید را نیز بیش تر کنیم. آن گاه تنظیم خانواده از جهت گیرهای شخصی به سوی جهت گیری سازمانی و مطابق اهداف نظام پیش خواهد رفت.

ادله مطلوبیت

در این جا مراد از مطلوبیت، چیزی اعم از وجوب و استحباب است و این ادله در دو حوزه قابل بررسی است. اول، ادله‌ای که مربوط به وضعیت خانواده است؛ و دوم، ادله‌ای که خاص خانواده نیست، ولی می‌تواند با افزایش جمعیت ارتباط داشته باشد. در مجموع می‌توان آن‌ها را این گونه دسته بندی کرد:

۱. ادله نهی از عزوبت و ترغیب به نکاح، به خصوص نکاح زن ولود

فلسفه ترغیب در این ادله، می‌تواند امور مختلفی باشد که از جمله آن‌ها تولد فرزند در بستر سالم و افزایش جمعیت از راه صحیح است. لذا اهل سنت حفظ نسل را از «مقاصد الشریعه» شمرده‌اند و تحریم لواط و زنا و استمنا و طرق دیگر نامشروع را برای تحقق همین مقصد می‌دانند (عطیه، ۲۰۰۱: ۱۴۸).

نکاح، هم خودش هدف است و هم وسیله‌ای برای نیل به هدف ثانوی است که خلف صالح است؛ یعنی نکاح به لحاظ مطلوبیت ذاتی خودش، برای شارع موضوعیت دارد و به لحاظ وسیله بودن برای نیل دو انسان به مقام پدری و مادری، طریقت دارد. پس این ترغیب می‌تواند به لحاظ ترغیب در افزایش جمعیت باشد؛ خصوصاً که به نکاح زن قابل برای فرزندآوری زیاد، توصیه شده و از نکاح زن زیبای عقیم نهی شده است و عقیم او شوم دانسته شده است. دیگر آداب و مستحباب نکاح و محرمات آن نیز غالباً به پیدایش نسل و سلامت آن ناظر است.

اولاً این ادله به گونه‌ای است که تکرر و تعدد نکاح را نیز شامل است. پس اگر مرد یا زن پس از وفات همسرش دوباره ازدواج کند یا مردی چند زن در کنار هم داشته باشد و میان آن‌ها عدالت بورزد، باز هم مطلوب است؛ حتی صاحب جواهر تصریح دارد که: «لما فی الزیادة من تکثیر النسل و الامة» (نجفی، بی تا: ۳۵/۲۹). یکی از حکمت‌های این ترغیب، آن است که می‌تواند به تولد فرزند جدید بینجامد. ثانیاً این ادله و ادله مشابه به گونه‌ای نیست که مجرد صدق ولد و تحقق مسمای ولد را کافی بدانند، بلکه ترغیب برای داشتن فرزند بیش تر است.

روایات بسیاری در این زمینه وجود دارد که معروف‌ترین آن‌ها روایت نبوی (ص) بدین بیان است: «تزوجوا فانی مکاثر بکم الامم غداً یوم القیمة حتی ان السقط یجی مبطناً علی باب الجنة فیقال له ادخل الجنة فیقول لا حتی یدخل ابوای الجنة قبلی» (حرعاملی، ۱۴۱۲: ۱۴/۲۰) و بیان مشابه آن (همان: ۱۵ و ۵۴).

در مجموع، این روایات در چند باب عنوان بندی شده اند: باب استحباب نکاح، باب کراهت عزوبت، باب استحباب اجتناب از برخی زنان مثل زن عقیم کینه ورز، باب کراهت تزویج به دلیل ترس از عیال مندی، باب استحباب ازدواج حتی در صورت احتیاج و فقر، باب استحباب ازدواج با زنی که می تواند بسیار بچه آورد هر چند زیبا نباشد، باب استحباب ازدواج زانی که خصوصیات بدنی آن ها طوری است که بهتر و راحت تر بچه می آورند. (همان: ۱۳، ۱۸، ۲۷، ۴۲، ۵۴، و ۵۶).

۲. ادله اثبات فضیلت و اجر برای زن حامل بر زن عاقر

روشن است که در غالب موارد، این فضیلت به لحاظ ختم شدن حمل به تولد و اضافه شدن فردی به جمعیت مسلمان است، بدون آن که سخن از جنسیت فرزند یا میزان هوش و استعداد در خانواده یا وضعیت مالی و اقتصادی پدر و مادر و شرایط اجتماعی آنان باشد. پس اطلاق این ادله (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۵۴/۲۰؛ و ۳۵۳/۲۱) همه این موارد را شامل می شود.

البته اگر حمل به سقط بینجامد و فرزند بمیرد، باز هم مادر ثواب خویش را برده است؛ چون با نظر به غالب موارد که فرزند سالم متولد می شود، حکم برای همه موارد حمل، تعمیم داده شده است.

در این جا نیز این اشکال قابل طرح است که این ادله مانند ادله سابق، به تحقق مسمای حمل نظر دارد و یک بار حاملگی و یک زایمان و داشتن یک فرزند برای کسب این فضیلت کافی است. پس تکثیر جمعیت به طور مطلق را اثبات نمی کند. این اشکال در ادله لاحق نیز درباره فضیلت فرزندداری و طلب خلف صالح نیز راه دارد و برخی محققان این اشکال را پذیرفته اند و این روایات و از جمله روایت «مباهات به کثرت امت مسلمان» را بر مطلوبیت «اصل استیلا» حمل کرده اند؛ به گونه ای که دست کم قطع نسل پدید نیاید و جمعیت مسلمان به تدریج مضمحل نشود. بنابراین تولد یک فرزند در خانواده که عدد خانوار را به سه می رساند، کافی در صدق روایات است (طلعتی، ۱۳۸۳: ۱۱۴).

در پاسخ باید گفت که اولاً روایات مباهات، به صراحت و روشنی، بر مباهات به فزونی امت دلالت می کند و اگر مراد، تنها بقای نسل باشد، باز می توان گفت که آمار جمعیت مسلمان دست کم با ۲/۵ فرزند با احتساب مرگ و میر ثابت می ماند، چه رسد به این که بخواهد در مقام مقایسه با غیر مسلمان رشد کمی داشته باشد؛ و اگر اکتفا به یک

فرزند شود، همان هدف «عدم قطع نسل» نیز تحقق نمی‌یابد؛ چون اگر دو نفر بعد از خودشان یک نفر باقی بگذارند، پس از مدتی جمعیت از نصف نیز کم‌تر می‌شود. ثانیاً اطلاق این ادله به گونه‌ای است که تکرر حمل و تکرر تولد فرزند، مطلوب است؛ درست مثل تعدد دستگیره‌های ایمان و تعدد طرق موصل به بهشت؛ مثلاً در روایات گفته می‌شود هر کس دختری را سرپرستی کند یا گفته می‌شود کسی پس از خود فرزندی برجا گذارد که اعمال نیک انجام دهد (حرعاملی، همان: ۳۵۶/۲۱-۳۶۳)، از این عبارت روشن می‌شود که اگر کسی دختران متعددی را سرپرستی کند و فرزندان نیکوکار متعددی به جای گذارد، سعادت و فضیلت بیش‌تری دارد. محال است فضیلت سرپرستی سه فرزند و سه بار حمل، با فضیلت یک فرزند و یک حمل، مساوی باشد، البته با فرض تساوی در سایر جهاتی که برای مقایسه لازم است.

ثالثاً صدق روایات با مسمای ولد و حمل، مانع از صدق روایات برای مرتبه دوم و سوم نیست. پس حتی اگر اولویت در صدق را نپذیرند، منعی از صدق روایات برای حمل و ولد در مرتبه دوم و سوم ندارند و نتیجه آن است که روایات بر تکثیر جمعیت دلالت داشته باشند. اما بحث تلازم کثرت اولاد با بروز مفساد و محذورات، ادعای دیگری است که بدان خواهیم پرداخت. از این رو، معتقدیم که فهم غالب اهل سنت از این روایات (طلعتی، همان: ۹۸) مبنی بر استحباب تکثیر عددی، فهم صحیحی است؛ همان گونه که فهم مشهور فقهای شیعه نیز چنین است (ر. ک: نجفی، بی تا: ۳۵۹/۲۹). در نتیجه، برخی از اعلام، چنین تعبیری دارند: «فائده [ای فائده النکاح] لا تحصر فی کسر الشهوة بل له فوائد منها زیاد النسل و کثرة قائل لا اله الا الله» (طباطبایی یزدی، بی تا: ۷۹۷/۲).

۳. ادله اثبات فضیلت و اجر برای بچه‌داری و سرپرستی فرزند

با توجه به این ادله، مجرد رسیدگی به فرزند و رعایت حقوق او جدای از آن که وظیفه شرعی است، مطلوبیت شرعی نیز دارد. پس هر چه پدر و مادر از جهت فرزندان، عیال‌مندتر باشند، خداوند بر آن‌ها بیش‌تر ترحم می‌کند و برکت بیش‌تری بر آن‌ها نازل می‌شود و درهای بیش‌تری از بهشت به روی آن‌ها گشوده می‌شود (حرعاملی، ۱۴۱۴: ۳۶۱/۲۱). باز روشن است که اگر تحمل زحمت بچه‌داری مطلوب است، بدان جهت است که وجود خود بچه مطلوب است؛ و حتی از اطلاق برخی از این ادله و ادله سابق می‌توان استفاده کرد که در غیرمسلمان نیز نکاح و حمل و بچه‌داری یعنی حرکت طبیعی خانواده تا

منتهی شدن به نسل جدید، مطلوب است. اگر فرد، قابلیت برخورداری از اجر اخروی نداشته باشد، دست کم در دنیا پاداش عمل صحیح خود را می بیند؛ جدای از آن که هر طفلی بر فطرت خدایی متولد می شود و وجودش مایه دفع عذاب و نزول برکت و تکامل و تعادل روحی پدر و مادر است و خصوصاً دخترداری اجر بیش تری دارد؛ چون مهرورزی را بیش تر می کند؛ چنان که در روایتی می خوانیم:

«عن ابی عبدالله عن رسول الله (ص) من عال ثلاث بنات او ثلاث اخوات وجبت له الجنة» (همان: ۳۶۱).

۴. ادله ترغیب در طلب نسل پاک و خلف صالح

این ادله بیانگر چند چیز هستند: اول آن که خیرات پس از مرگ پدر و مادر به سبب بر جای گذاشتن اولاد صالح، تداوم می یابد. دوم آن که فرزندان نیکو، پاداش عمل صالح پدر و مادر هستند و بهترین ثروت و سرمایه حساب می شوند. سوم آن که انبیا و اولیا از خداوند فرزند نیکو و اولاد صالح طلب می کردند.

مقتضای این ادله، آن است که فزونی اولاد اگر ملازم با فزونی اولاد صالح باشد، مطلوب و مرغوب است.

نمونه آیات: «وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا فُرْقَةً أَعْيُنٌ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان/۷۴): «هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً» (آل عمران/۳۸)؛ «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (مریم/۵).

نمونه روایات: عن ابی عبدالله (ع) «من سعادة الرجل الولد الصالح»؛ قال رسول الله (ص): «میراث الله عزوجل من عبده المؤمن ولد يعبد من عبده» (حرعاملی، ۱۴۱۴: ۳۵۹/۲۱).

۵. ادله کراهت عزل

اگر مرد بدون رضایت زن، اقدام به ریختن منی در بیرون رحم کند، البته این کار مکروه و به قول نادر، حرام است. حال اگر دو طرف بر آن توافق داشته باشند و مرد و زن راضی به نقصان بهره جنسی خود بدین لحاظ باشند تا از فرزندآوری جلوگیری شود، باز کراهت شرعی به جای خود باقی است (نجفی، بی تا: ۱۸۷/۳۰؛ طباطبایی یزدی، بی تا: ۸۰۹/۲)؛ و آن دسته از وسایل پیشگیری که اثرشان به منزله عزل است یعنی مانع از رسیدن منی به جایگاه طبیعی خودش می شود، طبعاً همین حکم را دارند، چون ملاک واحد است. اما حکم وسایلی که

پس از رسیدن منی به رحم اثر آن را خنثی می‌کنند، تحت عنوان دیگر باید فهمیده شود. کراهت عزل حکمت‌های مختلف می‌تواند داشته باشد؛ از جمله آن که ابطال و کشتن منی و نوعی قتل خفی است (نوری ۱۴۰۸: ۱۴/۱۹۴). طبعاً نتیجه ترک این کراهت افزایش اولاد در خانواده و افزایش جمعیت مسلمانان است؛ و چون ترک هر مکروهی نزد شارع مطلوب است، پس می‌توان گفت ترک عزل، مطلوب است، و اجمالاً اثر وضعی آن افزایش جمعیت است.

۶. ادله حرمت اضرار قابل توجه به بدن و حرمت ناقص کردن بدن

بر اساس این ادله، فقها می‌گویند که اگر مرد و زن از راه‌هایی اقدام به پیشگیری کنند که موجب ضرر معتنابه به بدن یا موجب عقیم شدن دائمی مرد و زن باشد، مرتکب حرام شده‌اند (طلعتی همان: ۲۵۸-۲۱۶). ناچار مسلمانان برای پیشگیری باید راه‌های حلال و حتی غیرمکروه انتخاب کنند، البته اگر چنین راهی بیابند. روشن است که محدود ساختن راه‌های پیشگیری خصوصاً راه‌هایی که سبب نازایی دائم زن و ناقص شدن همیشگی مرد می‌شود، مسأله کنترل موالید را به نحوی کنترل می‌کنند؛ و همین امر، کاهش جمعیت را از آن حرکت پرشتاب و پرخطر و وحشتناکی که در چند سال گذشته پیدا کرده بود، به حرکتی معتدل و معقول تبدیل می‌کند که ملازم با افزایش جمعیت نسبت به وضع فعلی است.

۷. ادله نهی از اسقاط جنین

در برخی موارد، اگر راه‌های جلوگیری از حمل کارساز نباشد و نطفه فرزند منعقد شود، پدر و مادر به توافق یا مادر بدون رضایت شوهر یا پدر به اکراه، مادر را مجبور به سقط می‌کند. بر اساس ادله معتبر شرعی، جنین در رحم مادر پس از نفخ روح، حکم انسان کامل دارد و سقط او به معنای کشتن یک انسان است. اما پیش از نفخ روح نیز سقط جنین، حرام و موجب دیه است (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۲۹/۲۵؛ و ۳۱/۲۶؛ طلعتی، همان: ۳۱۲). تنها در موارد خاص، اسقاط جنین آن هم پیش از ولوج روح، می‌تواند جایز شمرده شود (فتاحی معصومی، ۱۳۷۹: ۲/۱۳۰ و ۱۵۴). اثر این ادله نیز در افزایش جمعیت، روشن است.

۸. ادله نعمت شمرده شدن فزونی جمعیت و نعمت شمرده شدن کمی جمعیت

این ادله در چند قالب می‌تواند مورد توجه باشد:

اول، به لسان شکایت از کمی جمعیت اهل ایمان؛ چنان که در دعا داریم: «اللهم انا نشکو الیک فقد نبینا... و قلة عدنا» (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۶۶/، ۴۱۱ و ۵۸۱).
دوم، به لسان شکر در برابر تکثیر جمعیت: «و اذکروا اذ کنتم قلیلاً فکثرکم» (اعراف/۸۶).

سوم، به لسان گرفتار شدن اهل کفر به استدراج؛ یعنی نعمت بر آن‌ها افزون می‌شود، ولی شکر نمی‌کنند و سپس خداوند یک باره همه نعمت‌ها را از آن‌ها می‌گیرد و از جمله این نعمت‌ها فزونی اولاد آنان ذکر شده است.

آیات در این زمینه عبارتند از: «ایحسبون انما نمدھم به من مال و بنین، نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشرعون» (مؤمنون/۵۷)، «ذرنی و من خلقت و حیداً، و جعلت له مالا ممدوداً، و بنین شھوداً» (مدثر/۱۱)، «فلا تعجبک اموالھم ولا اولادھم انما یرید اللہ لیعذبھم بها فی الحیاة الدنیا و یرزق انفسھم و هم کافرون» (توبه/۵۵).

چهارم، به لسان فهم عرفی از ملازمه کثرت جمعیت با عزت و اقتدار: «فقال لصاحبه وهو یحاوره انا اکثر منك مالا واعز نفراً» (کهف/۳۴)، «ان ترنی انا اقل منك مالا و ولداً» (کهف/۳۹)، و «ان هؤلاء لشرذمة قلیلون» (شعراء/۵۴)؛ و نیز آیه «کانوا اشد منکم قوۃ و اکثر اموالاً و اولاداً» (توبه/۶۹) که صحت این ملازمه به لحاظ عزت و اقتدار صوری و دنیوی را تأیید می‌کند که می‌تواند همراه با جهت‌گیری صحیح باشد یا نباشد: «لن تغنی عنهم اموالهم ولا اولادهم من اللہ شیئاً» (آل عمران/۱۰ و ۱۱۶؛ مجادله/۱۷). در سه جا از قرآن نیز چنین آمده است: «وقالوا نحن اکثر اموالاً و اولاداً و ما نحن بمعبین» (سبأ/۳۵) که باز نشان از فهم عرفی در ملازمه کثرت عددی با قدرت است و دلیلی نداریم که این امر، فهم عصری و مختص به شرایط آن دوره خاص باشد. از اصل این ملازمه هم ردعی نیست، بلکه مذمت متوجه جهت‌گیری منفی آن‌ها است که قدرت خود را مانع اطاعت خدا و عذاب اخروی می‌دانستند.

۹. ادله اثبات عزت برای فرد و جامعه اسلامی

برخی از این ادله، تحت عنوان «باب کراهة التعرض للذل» در «وسائل الشیعه» جمع شده است (حر عاملی، ۱۴۱۴: ۱۶/۱۵۵). این ادله، همه طرق ثابت و متغیری را که به این مقصد منتهی می‌شود، از راه مقدمیت واجب می‌کند. یکی از این طرق، تکثیر جمعیت مسلمان است، به نحوی که در مقایسه با دیگران، امتیاز ترجیح کمی را از دست ندهند. حال اگر فرض کنیم تأمین این مقصد از راه‌های دیگر مقدور باشد، باز هم این راه مسدود

نمی‌شود؛ چون حتی با فرض عزیز بودن فرد و جامعه اسلامی در اثر علمی و تکنولوژی و اخلاق و فرهنگ، افزایش عزت آن‌ها با افزایش آمارشان نیز مطلوب است؛ مگر آن‌که مجرد افزایش بی‌رویه جمعیت یا افزایش نسبی بدون وجود مدیریت و فرهنگ و اقتصاد سالم، به افزایش تباهی منجر شود؛ مثلاً فرض کنیم جامعه مسلمین طوری است که هر چه جمعیت بیش‌تر می‌شود، لشکر دشمن تقویت می‌شود که این فرضی تقریباً محال است. بر این اساس، می‌توان ادعا کرد که در جامعه اسلامی ملازمه ثابت و قاعده‌مند و دوسویه میان عزت و کثرت برقرار است و تنها در شرایط خاص و نادر، ممکن است این ملازمه به دلیل عوامل خارجی برقرار نباشد. از این رو، برخی ادعا کرده‌اند که از مقاصد الشریعه در باب نکاح، تکثیر عددی مسلمین است (ابویحیی، ۱۹۸۵: ۴۸۲).

بررسی حالات تراحم

مطلوبیت افزایش جمعیت مسلمین، در صورتی که با دیگر احکام شرعی اعم از الزامی یا غیرالزامی، تراحم پیدا کند - یعنی نزد شخص مکلف یا نزد دولت اسلامی و حاکم شرعی تأمین هر دو هدف میسر نباشد - آن‌گاه بنا به قاعده اهم و مهم، عمل می‌شود؛ و باید مصلحت برتر را رعایت کرد و تأمین مصلحت کم‌تر را به‌ناچار نادیده گرفت.

روشن است که طرح مسأله در قالب وقوع تراحم، به این معنا است که مجرد افزایش جمعیت، تالی فاسد و آثار منفی ذاتی ندارد، بلکه به دلیل عوامل خارجی، گاه با اشکال مواجه می‌شود. بنابراین ما منکر ملازمه ثابت و دائمی هستیم؛ و اگر کسی ادعای آن را دارد، باید اقامه دلیل کند. آنچه در این باره گفته شده، در واقع رجوع به احتمال و ملازمه به صورت جزئی و اتفاقی است که به حالت تراحم باز می‌گردد.

در این جا برخی از این حالات را می‌توان بررسی کرد. مثلاً اگر مصلحت افزایش جمعیت با مصلحت سلامت و بهداشت فرد یا اجتماع، تراحم پیدا کند؛ البته وقوع این گونه تراحم در افراد خاص یا در برخی خانواده‌ها به صورت جزئی و محدود، قابل تصور است؛ مثلاً زنی بیماری خاص دارد که زایمان‌های متعدد برای او ضرر قطعی یا خطر جانی حتمی دارد؛ ولی اگر اضرار به بدن زن موهوم باشد، اصلاً تراحم رخ نمی‌دهد. اگر گفته شود که خانواده‌های پرجمعیت، به لحاظ شاخص سلامت و بهداشت در سطح پایین‌تر هستند و مادران پرفرزند بیمارتر و پدران پرفرزند در وضعیت روحی بدتری نسبت به کم‌فرزندها هستند، این سخن هیچ مبنای علمی و حتی شواهد خارجی و هیچ آمار تأییدکننده ندارد.

خانواده پر جمعیت به صرف پر جمعیت بودن - و در مقایسه با خانواده‌های کم جمعیت - پرنشاطتر هستند. مادران پزایمان، سالم‌ترند و پدران و فرزندان این خانواده‌ها تعادل روحی بیش‌تری دارند. البته خانواده‌های بسیار پر جمعیت که آمار فرزندان برای عرف عام نیز تعجب‌آور باشد، از تحت ادله خارج هستند؛ چون ادله شرعی به ازدیاد متعارف منصرف است. بنابراین اضرار وارد به مادر و پدر در صورت دارا شدن مثلاً ۱۵ یا بیست فرزند، از محل بحث بیرون است؛ چنان‌که ادله شرعی از پدیده انفجار جمعیت نیز منصرف است. حال همین تکثیر متعارف برای افراد خاص یا در مقاطع و شرایط خاص برای اصنافی از مردم، اگر مزاحم با مصلحت مهم‌تری باشد، می‌توان از آن دست برداشت؛ مثلاً زوجین در اوایل یا اواسط ازدواج برای مدت معینی که دوره درمان یا تحصیل ضروری یا مأموریت مهم شغلی، می‌توانند فرزندآوری را به تأخیر اندازند؛ ولی برای کلی جامعه نمی‌توان گفت چنین تراحمی رخ می‌دهد. با این حال، اگر فرض کنیم تکثیر جمعیت در مقطعی موجب گسترش امراض و تولد بچه‌های ناقص‌الخلقه شود، البته مصلحت مهم را باید مراعات کرد.

از آن‌جا که گفتیم محل نزاع، تکثیر جمعیت است و بازگشت به سیاست‌های کلان در نظام اسلامی دارد، پس بحث افزایش اولاد در خانواده‌ها هرچند به تکثیر جمعیت مرتبط است، با آن تلازم دائمی ندارد. بنابراین تمرکز بحث بر وقوع تراحم میان سیاست تکثیر جمعیت یا دیگر سیاست‌های نظام مثل سیاست دفاعی یا فرهنگی یا اقتصادی، باید باشد. در این جا تشخیص مهم از مهم با حاکم اسلامی و از طریق تشخیص مصلحت به کمک خبرگان است. اما هنگام وقوع تراحم برای افراد یا اشخاص خاص، در حالی که آنان در سایه نظام اسلامی به سر می‌برند، رعایت نکته‌ای دیگر لازم است؛ و آن، مصلحت اعمال سیاست‌های نظام از سوی آحاد مردم است. پس هر کسی هم باید مصلحت شخص خود و هم مصلحت سازمانی‌اش را ملاحظه کند و آن‌گاه مهم را بر مهم مقدم دارد. به این امر نیز باید توجه داشت که در تقدم مهم بر مهم به مقداری که رفع تراحم شود، اکتفا می‌شود، نه بیش‌تر. پس اگر تنها تأخیر فرزندآوری در مقاطع خاص، مشکل برخی خانواده‌ها را حل می‌کند، نباید اصل فرزندآوری کنار گذاشته شود؛ و اگر موانع و مزاحمات تکثیر جمعیت در نظام یا پرفرزندگی در خانواده‌ها را بتوان به نحوی برطرف کرد که اصل تراحم از میان برود، البته این کار با تعطیل مصلحت مهم، بر اهم تقدم دارد.

به همین منوال، صور دیگری برای تراحم می‌توان فرض کرد که در قالب برخی اشکالات مطرح می‌شود. در این جا به نحوی که بیان آن اشکالات باشد، آن‌ها را مطرح می‌کنیم.

۱. تراحم مصلحت افزایش جمعیت با مصلحت رعایت حقوق فرزندان؛ در این جا فرض تراحم، آن است که با افزایش جمعیت، تربیت صحیح کودک و تأمین نیازهای مادی و معنوی او مخدوش می شود یا دست کم رفاه او تأمین نمی شود. پس بر فرض تحقق تراحم، باید دید مصلحت افزایش جمعیت چقدر زیاد است و در برابر، تأمین نیازهای ضروری و اولیه کودکان و حداقل های زندگی مراد است یا حد متوسط یا تأمین رفاه که مصلحت ترجیحی است؛ و البته رعایت مصلحت اهم را باید کرد؛ ولی تشخیص آن در امور شخصی، با افراد و خانواده ها و در امور اجتماعی، با حاکم است. در عین حال، ما معتقدیم که چنین تراحمی جز در موارد و مقاطع خاص و نادر رخ نمی دهد و شاهد آن، این است که آیات و روایات درباره مطلوبیت تکثیر جمعیت مسلمین، در سخت ترین شرایط اجتماعی، صادر شده است.

۲. تراحم مصلحت افزایش جمعیت با مصلحت رعایت حقوق اولیا؛ به این معنای که پدر و مادر نیز حق زندگی مرفه و حداقل های آسایش و آرامش را دارند. در بررسی این فرض، همان نکات سابق را باید لحاظ کرد؛ علاوه بر آن که اساساً در جامعه اسلامی مصالح اخروی بر مصالح دنیوی ترجیح دارد؛ یعنی تحمل سختی ها برای اجر و ثواب نزد هر فرد مسلمان بر اساس مبانی اعتقادی کاملاً توجیه شده است. پدر و مادر در خانواده و حاکم اسلامی برای جامعه، در هنگام بروز تراحم فقط بر اساس مصالح دنیوی نباید بیاندیشد؛ چه رسد به این که رعایت مصالح اخروی در زندگی دنیوی نیز اثر خود را نشان می دهد.

بنابراین رنج فرزندداری برای مادر و پدر، آن قدر اجر اخروی دارد که حتی اگر فرض کنیم فرزندان پس از رشد و کمال، هیچ رسیدگی ای به آنان نکنند و به لحاظ محاسبات دنیوی راضی به تحمل آن سختی ها نباشند، باز هم به لحاظ ادله ای که ثواب بارداری مادر و محبت به فرزندان و تأمین مخارج آن ها را از سوی اولیا، می گوید مصلحت پر فرزند بودن را ترجیح می دهند و راضی می شوند.

ناگفته نماند که در این فرض و فرض سابق، احتمال عقوق نیز مطرح است؛ یعنی این احتمال که پدر و مادر با عدم رسیدگی به فرزندان به دلیل زیاد بودن آن ها، مقصر شناخته شوند و مشمول ادله عقوق از سوی اولاد شوند؛ و نیز فرزندان به سبب همین عدم رسیدگی، نااهل بار بیایند و موجب اذیت پدر و مادر شوند و مشمول ادله عقوق از سوی آن ها باشند. در این جا باز هم پدر و مادر، مقصر شناخته می شوند.

پاسخ آن است که اولاً هر چند ممکن است پدر و مادر اسباب نااهل بودن فرزندان را

فراهم آورند، هیچ‌گاه علت تامه این امر نیستند و همه اسباب انحراف در خانواده و اجتماع، از قبیل اقتضائات هستند؛ و اطلاق ادله شرعی به گونه‌ای است که تقصیر پدر و مادر را مجوز تقصیر اولاد قرار نمی‌دهد. ثانیاً هیچ‌گاه پدر و مادر نمی‌توانند راهی پیدا کنند که بفهمند اگر اکنون فرزنددار شوند، در آینده نمی‌توانند حقوق او را مراعات کنند؛ چون اسباب شکل‌گیری زندگی آینده، بسیار مختلف است و حضور خود فرزند، معادلات فعلی را به هم می‌زند. ثالثاً محل بحث، مطلوبیت افزایش جمعیت به عنوان یک سیاست کلی برای جامعه و نظام اسلامی است؛ پس اگر کسی به طور خاص و در موردی، به فرض، یقین پیدا کرد که با اعمال این سیاست دچار گناهی می‌شوند، برای شخص او اجتناب از گناه مقدم است.

۳. تراحم مصلحت افزایش جمعیت با مصلحت برخی مشاغل و مناصب خاص؛ گاه اقتضای شغلی و منصبی، به گونه‌ای است که شخص نمی‌تواند فرزندان زیاد داشته باشد. مصلحت تأمین این گونه مشاغل و مناصب، در حد وجوب کفایی، با مصلحت اعمال سیاست نظام در زمینه جمعیت تراحم پیدا می‌کند و روشن است که این گونه افراد، اگر کنترل موالیف کنند، بر خلاف سیاست نظام حرکت نکرده‌اند؛ بلکه در بیش‌تر موارد، مستحبی را به سبب واجبی، ترک کرده‌اند.

۴. تراحم مصلحت افزایش جمعیت با مصلحت حفظ نقش در فتنه‌ها؛ روایات درباره فتنه‌های آخرالزمان و وجوب حفظ نفس و سختی دین‌داری در آن دوره، متعدد است. در برخی از این روایات، اجمالاً از تباهی نسل جوان و بدشدن رفتار مردم سخن به میان آمده است. پس مصلحت حفظ دین، اقتضا دارد که تعداد کمی فرزند باایمان داشته باشیم؛ ولی فرزندان زیاد بی‌ایمان نداشته باشیم.

تعبیر مختلف در این روایات آمده است؛ مثل «کیف بکم اذا فسدت نساؤکم و فسق شبابکم» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۷/۹۱)، «فعدھا امارۃ النساء و مشاورۃ الاماء و قعود الصبیان علی المنابر» (کورانی، ۱۴۱۱: ۲/۲۱۷)، و مانند آن.

خلاصه آن که ممکن است توهم نوعی تلازم میان کثرت جمعیت و گسترش فساد در آخرالزمان شود؛ به این اعتبار که در آن مقطع خاص، یا نمی‌توانید جلوی فساد را بگیرید یا خیلی سخت می‌توانید چنین کنید. پس دفع فساد تنها با عدم گسترش جمعیت است.

پاسخ آن است که اولاً آخرالزمان، معلوم نیست همین زمان ما باشد؛ و ثانیاً گسترش فساد، مسأله عمومی و جهانی است و اگر موازنه جمعیت مسلمانان با کفار را عوض کنیم، به گسترش این فساد کمک کرده‌ایم؛ چون هم مسلمانان مرتکب معاصی در آن زمان زیاد

هستند و هم ما با کاهش جمعیت مسلمین، آمار کفار را بالا برده ایم؛ و دست کم همان مسلمانان فاسق با ظهور امام زمان به اصلاح شدن و توبه نزدیک تر هستند تا کفار. ثالثاً بر فرض که تکثیر بی رویه جمعیت با رشد مضاعف فساد در جامعه مسلمین در آخرالزمان ملازم باشد، برای خروج از تراجم، به مقدار اقل اکتفا می کنیم؛ یعنی افزایش جمعیت را به قدری کند می کنیم که با گسترش امکانات مادی و معنوی هماهنگ باشد؛ علاوه بر این که روایات آخرالزمان، در واقع سنگینی مسؤولیت اولیا را نشان می دهد، نه این که برای راحت شدن از سختی کار فرهنگی یک باره صورت مسأله را پاک کنند؛ بلکه با کاهش جمعیت مسلمین، کفه قدرت در جانب غیر مسلمین بیش تر می شود و دوباره بر سختی کار و سنگینی مسؤولیت ما افزوده می شود.

جمع بندی و نتیجه گیری

افزایش نسبی جمعیت یعنی خروج از کاهش خطرات جمعیت، از سیاست های لازم الاجرای نظام اسلامی باید باشد و دولت اسلامی موظف است راهکارها و بسترهای مناسب برای اجرایی شدن آن را فراهم آورد؛ و هر گونه تبلیغات منافی آن، نوعی جرم حساب می شود؛ ولی تحقق خارجی آن به آحاد مردم در نظام اسلامی وابسته است که از سیاست های نظام، تخلف نورزند. پس افراد در صورتی که عذر و مانعی از تشکیل خانواده و فرزندآوری ندارند، برای مقابله با خطر کاهش جمعیت باید اقدام کنند. این وجوب، تا رسیدن به حد کفایت فعلیت خواهد داشت. افزایش نسبی در این فرض، به معنای تثبیت جمعیت است نه افزایش واقعی.

اما افزایش نسبی جمعیت به معنای دوم، آن است که نه تنها جلوی کاهش جمعیت گرفته شود، بلکه درصدی متناسب با مصلحت نظام که عزت و اقتدار آن است و در حدی که ضرری به فرهنگ و اقتصاد و تأمین نیازهای مادی و معنوی وارد نیاید، افزایش جمعیت پدید آید. در این جا اگر تأمین این مصلحت، امری مستحب و ترجیحی باشد، برای تحقق این هدف، مستحب است آحاد مردم نیز اقدام لازم را به عمل آورند و این استحباب تا رسیدن به حد کفایت، باقی است.

افزایش نسبی جمعیت به معنای سوم، آن است که افزایش جمعیت مسلمین نسبت به کفار سیر کندتری نداشته باشد، به گونه ای که با کاهش آمار آن ها عزت و اقتدار مسلمین که وابسته به کمیّت جمعیت آنان نیز فرض می شود، مخدوش گردد. وجوب یا استحباب این

امر، به مصلحت‌سنجی حاکم در نظام اسلامی و بررسی موازنه قدرت میان کشورها یا پیروان ادیان و مذاهب وابسته است؛ و تحقق این مصلحت، به اقدام افراد در تشکیل خانواده و فرزندآوری، منوط است که می‌تواند واجب یا مستحب باشد.

افزایش مطلق جمعیت، بدون لحاظ امور فوق‌الذکر، امری مستحب است؛ ولی ادله شرعی به افزایش متعارف منصرف است، به گونه‌ای که نسل جدید، به طور متعارف، موقعیت زندگی پیدا کند، نه افزایش انفجارگونه به صورتی که تنها تکثیر عددی پرشتاب هدف گذاری شده باشد.

در همه حالات یادشده، دخالت عوامل خارجی و بروز تراحمات می‌تواند حکم مسأله را به طور کلی یا جزئی عوض کند؛ ولی فقط تا هنگامی که شرایط تراحم موجود باشد، آن وجوب یا استحباب می‌تواند برداشته شود. پس حاکم اسلامی می‌تواند در مقطعی، مصلحت تأمین رفاه را بر مصلحت تکثیر جمعیت ترجیح دهد و سیاست تنظیم خانواده را در پیش بگیرد، چنان‌که افراد برای ازدواج و خانواده‌ها برای فرزندآوری می‌توانند شرایط ویژه خود را لحاظ کنند؛ ولی بروز تراحم میان مصلحت افزایش نسبی یا مطلق جمعیت و مصلحت‌های دیگر، به نظر ما فرضی غیر واقعی در غالب موارد است؛ چون به وجود تلازم میان تکثیر جمعیت و بروز مفساد و محذورات اجتماعی ناظر است که دلیلی بر آن نداریم، مگر در مواردی نادر.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. ابویحیی، محمدحسن (۱۹۸۵م)، اهداف التشریح الاسلامی، عمان، چاپ اول.
۳. بجنوردی، میرزاحسن (۱۳۸۹ق)، القواعد الفقهیة، مطبعة الآداب، نجف اشرف.
۴. حائری، سیدکاظم (۱۴۱۴ق)، ولایة الامر فی عصر الغیبة، مجمع الفکر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۵. حرعاملی، محمد بن حسن (۱۴۱۴ق)، وسائل الشیعه تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت، قم.
۶. حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۵ق)، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، انتشارات حکمت، چاپ اول.
۷. رجبی، محمود (۱۳۷۹ش)، انسان‌شناسی، نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام

- خمینی، قم چاپ دوم.
۸. رحمان ستایش، محمدکاظم (۱۳۸۳ ش)، حکومت اسلامی در اندیشه فقیهان شیعه، مرکز تحقیقات استراتژیک، تهران، چاپ اول.
۹. شیخ صدوق (۱۳۸۷)، التوحید، تحقیق سیدهاشم حسینی طهرانی، نشر جامعه مدرسین، قم.
۱۰. طباطبایی یزدی، محمدکاظم (بی تا)، العروة الوثقی و بهامشها تعلیقات اعلام العصر مراجع الشیعه، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران.
۱۱. طلعتی، محمدهادی (۱۳۸۳ ش)، رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین، بوستان کتاب، قم، چاپ اول.
۱۲. طوسی، محمدبن حسن (۱۴۱۱ ق)، مصباح المتعجد، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، لبنان، چاپ اول.
۱۳. عطیه، جمال الدین (۲۰۰۱ م)، نحو تفعيل مقاصد الشریعه، دارالفکر، دمشق.
۱۴. علامه حلی، حسن بن یوسف (بی تا)، تذکره الفقها، ج ۲، مکتبه الرضویه، تبریز.
۱۵. علامه مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)، بحار الانوار، نشر مؤسسه الوفاء، بیروت.
۱۶. فتاحی معصومی، سیدحسین (۱۳۷۹ ش)، دومین سمینار دیدگاه های اسلام در پزشکی، نشر دانشگاه علوم پزشکی مشهد، چاپ اول.
۱۷. _____ (۱۳۸۴ ش)، سومین همایش دیدگاه های اسلام در پزشکی، نشر معاونت پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی مشهد، چاپ اول.
۱۸. کورانی، علی (۱۴۱۱ ق)، معجم الاحادیث الامام المهدی، مؤسسه معارف اسلامی، قم، چاپ اول.
۱۹. مراجع تقلید (۱۳۷۷ ش)، توضیح المسائل مراجع مطابق با فتاوی دوازده نفر از مراجع معظم تقلید، ج ۲، نشر جامعه مدرسین، قم، چاپ اول.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۳ ش)، معارف قرآن، چاپ سلمان فارسی، قم.
۲۱. نجفی، محمدحسن (بی تا)، جواهر الکلام، بیروت، لبنان، چاپ هفتم.
۲۲. نوری، میرزا حسین (۱۴۰۸ ق)، مستدرک الوسائل، نشر مؤسسه آل البيت، قم، چاپ دوم.